

نمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر
کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
بسنیدم از هوای تو آواز طبل باز
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو
آن گفتن که بیش مرنجانم آرزوست
وان دفع گفتن که برو شه به خانه نیست
وان ناز و باز و تندي دربانم آرزوست
در دست هر که هست ز خوبی قراضه هاست
آن معدن ملاحت و آن کانم آرزوست
این نان و آب چرخ چو سیلست بی وفا
من ماهیم نهنگ عمانم آرزوست
یعقوب وار والسها همی زنم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
والله که شهر بی تو مرا حبس می شود
آوارگی و کوه و بیبانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
زین خلق پرشکایت گریان شدم ملول
آن های هوی و نعره مستانم آرزوست
گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست

